

شب مثل ماهی بود

مثل ماه بود در آب

شب مثل رویا بود

مثل تشنگی در خواب

\*

شب مثل مادر بود

با موی پریشان

دست هایی

رو به بالابها

\*

شب انتقام هر چه روز و روشنی را

می گرفت از ما

\*

شب یک دریچه، یک افق

یک آسمان تار

شب پشت بام خانه را می دید

اما از پس دیوار

\*

شب مثل دریا بود

طوفانزای و بی پروا

شب مثل چشمم بود

در تاریکی و پیدا

\*

شب یک سکوت و وحشت و حسرت

شب هم شبیه غصه های

یک دل تنها

\*

شب مثل باران بود

که می ریخت بر جانم

سنگینی اش افتاده بود

بر سایه فردا

\*

شب یک طلوع بی نهایت بود

در لایه های روشنای ماه

گفتم: به شب

من عاشقم اما...

خندید و گفت:

این قصه تکراریست

من ماندم و یک آه!

...

